

از : استاد محمود و محمد شاکر
ترجمه و تحقیق از : علی حجتی کرهانی

فضل جدیدی در عجاظ قرآن

(۲)

وهم اکنون مقتضی است به ترسیم مجدد «مشکله» برگردیم... دیدگاه خالی از شوائب، و منطق استوار و تجربه و آزمایش مکرر، همه و همه ما را به جداسازی مفهوم «اعجاز قرآن» از تشابهات و متعلقات آن، راهنمایی کرد، تا لب و چکیده آنرا که تنها اعجاز از ناحیه «نظم و بیان» می باشد، به ما بنمایاند. سپس با مساعدت استدلال به کادرسازی و تحدید صفات گروه مورد «تحدی قرآن» و ویژگیهای «لغت و زبان» ایشان پرداختیم... و بعد در سیر جستجوی «گواه و دلیل» بر خصائص مورد نظر، بناگاه «شعر جاهلی» را اندریافتیم. بنابراین ریشه مشکله «اعجاز قرآن» آنطور که برادرم «مالک» گمان کرده است و اکثریت پژوهشگرانی (که به نحوی از انحاء مسئله «اعجاز قرآن» را به بحث کشیده اند)، بدان سو گرایش یافته اند، تفسیر قرآن بر طبق «شیوه کهن» نیست، بلکه اساس این مشکله «شعر جاهلی» می باشد، انسان که سزاوار است «عقل جدید» نیز با آن مواجه و روبرو گردد...

ولکن برسر «شعر جاهلی» بلایای فراوانی آمده... و آخرین و بلیغ-ترین آن به فساد و افساد کشیده شده است...

آن «شیوه» ای را که «مارگیلوث» ابداع نمود تا اعتماد و اطمینان نسبت به آن را نابود ساخته و از بیخ و بن برکند و چنین گمان برده شود که «شعر جاهلی» شعریست مشکوک و سند روایتی آن مورد تردید می باشد... و یا موضوعی است مربوط به بعد از اسلام^۱ (؟)

وبالآخره این حیلۀ پنهانی که «مارگیلوث» و هواداران و کاهنان و ساحران وی^۲، مرتکب شدند و از مغلطه، سفسطه، قیاس باطل، نیرنگ و حیلۀ و خیانت، انجام دادند آنچه را انجام دادند!! (تا آنجا که مستشرقی از جنس خود او یعنی «آربری» بدان گواهی داد؟)

در زیر دلائل و سبکهای وی برای منزلت و مقام «شعر جاهلی» در قبال شان «اعجاز قرآن»، ادراکی را پیچیده و کتمان نموده است که نه ادراکی صحیح و روشن و روشنگر، که ادراکی مبهم که برای عرب و اسلام ذلت و دشمنی و کینه تیزی و درماندگی را به همراه داشت...

البته این مستشرق و طرفداران کهنۀ او نظر به خدعه و تقلبی که در «تشکیک» آنها وجود دارد از نظر شان و موقعیت پایین تر و کوچکتر از آن بودند که بتوانند فضای عظیمی را توسط «شیوهای» که بنیان نهاده و پیمودند و دلائلی که آنها را اقامه کردند، پر کنند، اما نظریه و وسائل و زمینه هائی^۳ که در اختیار داشته و آنها را در مسیر پیشرفت و رخنه و نفوذ در

۱- یعنی مسلمانان و طرفداران قرآن آنرا جعل کرده اند؟ «مترجم».

۲- چونان کهنه و سحره فرعون... «مترجم»

۳- در اینجا مراد از وسائل و زمینه ها، عوامل و امکاناتی است که دستگاه گسترده استشراق صلیبی و وابسته به استعمار جهانی، در مسیر مبارزه با اسلام در کشورهای اسلامی و با مساعدت بی دریغ فرمانروایان خائن و زمامداران به ظاهر مسلمان، در اختیار مستشرقین قرار میداد؟... «مترجم»

۲-۳ منظور نویسنده هرجین نظریه انتحال شعر جاهلی و تبلیغ آن در دانشگاههای مصر از سوی نویسندگان و محققان عرب مانند طه حسین است، طه حسین پس از انتشار کتاب شعر جاهلی مورد تاخت و تاز مجامع مذهبی مصر قرار گرفت و محکوم شد و او را مجبور کردند تا بخشی از آن کتاب را حذف کند. «مترجم»

مجامع اسلامی مساعدت می نمود، امکان یافتند تا «مکر» خویش را در دانشگاههای ما رسوخ داده و نیز «عقل جدید» را در جهان اسلام تحت تأثیر همان «خدعه» قرار دهند ...



... آنگاه که «بذر فتنه»! کاشته شده و بالا می آمد، در همان روزها که من دانشجوی دانشگاه بودم... در همان هنگام که به محنت «شعر جاهلی» مبتلا گشتم ... روزها در پی هم می آمد و می رفت ... و چرخ ایام روزگار بر من می گشت ... تا اینکه به آخرین نحوه استدلال بر «صحت شعر جاهلی» واقف گردیدم، آن هم نه تنها از طریق صحت روایت آن، بلکه از طریق دیگری که با مسئله «اعجاز قرآن» تناسب بیشتری دارد...

من به کنکاشهای خود پیرامون «شعر جاهلی» همچنان ادامه دادم... تا اینکه «ذات آن» را حامل دلایل ثبوت و صحت خود آن یافتم، زیرا در ماهیت آن، قدرت خارق العاده ای پیرامون «بیان» برای من، کشف گردید... زمانیکه در نظر بگیریم که «شعر جاهلی» تنها علم فرید و ممتاز در «ادبیات عرب» نیست، بلکه کلیه «ادبیات ملل» قبل از اسلام و بعد از اسلام را نیز در بر می گیرد... و این «امتیاز و شاخص مطلق» بویژه فردیت و امتیاز در خصائص که آن را از همه اشعار بعد از خویش، حتی از اشعار خود عرب، ممتاز می سازد... و برای من از زیباییها، شگفتیها و شکوه های فراوان و بی حد و حصر آن، مکاشفاتی دست داد. همین به تنهایی می تواند برهانی کافی بر ثبوت و صحت «شعر جاهلی» باشد ...

همانطور که «عقل جدید» را مسئله «اعجاز قرآن» به خود مشغول داشته، مرا نیز به خود مشغول داشت، ولی «شعر جاهلی» و نیز «اصحاب آن» مدتهاست که اندیشه مرا بخود متوجه ساخته است ...

و بالاخره تجربه و آزمایش و پژوهش و کنکاش طولانی مرا به این «روشی» که پیمودم رهنمون گشت، تا اینکه برهانی کافی بر صحت و ثبوت «شعر جاهلی» در نزد من پدید آمد... پس اصحاب این شعر را که اینک

رفته و منقرض شده‌اند و اجسام آنان در خاک پراکنده گردیده است در این شعر، زندگانی دیدم که شب را به روز و روز را به شب می‌برند. مشاهده کردم که چگونه جوانان آنها به وسیلهٔ این شعر، نادانی و جهل خویش را زایل می‌سازند، کهنسالان آنان بوسیلهٔ آن، حکمت و دانش خویش را پر بار می‌کنند. و دیدم خوشنود و رضایت‌مند ایشان سیمای خویش را منور می‌کند تا نور می‌دهد و خشمناک ایشان قیافه و شکلش را تیره می‌سازد تا تاریکی زاید... و دیدم مرد و دوستش را، و مرد و مصاحبش را، مرد و رانده شده و فراری را که هیچکس با او نیست... و نیز در این شعر سوار کاری را که براسب خویش نشسته و پیش می‌تازد، و پیاده‌ای را که برپاهای خود می‌رود...

گروهها و جده‌عینهایی را از ابتدای پیدایش تا حضور فعلی، دیدم و غزلهای عشاق آنان را شنیدم و ناز و کرشمه و خرامیدن دخترانشان را مشاهده کردم. و بالاخره آتشیهای افروخته آنان که گرمشان می‌کرد، مرا نیز آتش زد، و من گریه و شیون گریه‌کنندگان آنها را در حالیکه از شدت فراق جزع و فزع می‌کردند و می‌نالیدند، شنیدم. همهٔ اینها را در خلال الفاظ این «شعر» دیدم، و شنیدم، حتی از لفظ این شعر راز رازدار و خلوص و صمیمیت درمانده، آه غمناک و اندوهگین، فریاد و نعره بیمناک و وحشت‌زده را یافتم، تا آنجا که هم‌اکنون نیز «اصحاب شعر جاهلی» در این شعر تبلور و تجسم یافته پیش چشم من حضور دارند، مثل اینکه حتی به اندازهٔ یک چشم به هم زدن هم (طرف‌العین)، منزلها و مدرسه‌ها و معده‌های ایشان را گم و فراموش نکرده‌ام.

مذهبهای آنان در روی زمین از چشم من پنهان نشده‌اند تا آن مرحله که برای من کشف گردید و هیچ چیز از آنچه را که آنها بدان چشم‌گشودند و برای ایشان عینیت یافت، از دید من مخفی نماید، و هر آنچه را که احساس نموده و یافتند، شنیدند و ادراک نمودند... و آنچه قیاس نموده و یا بطور عینی مشاهده کردند و بالاخره هیچ چیز از آنچه در این سرزمین که در تاریخ، بنام «جزیرة العرب» معروف است و آیندگان با آنان زنده بودند،

(از طریق بررسی شعر جاهلی) از من پنهان نماند. آنچه را من از «خصائص و صفات شعر جاهلی» بدانها دست یازیدم، برای هر کس که برای چنین شناختی عوامل متناسب را، منهای هر گونه اشتباه، سستی و افسردگی، در استخدام خویش درآورد، امکان پذیر است و این «شناخت» نخستین گام در مسیر پژوهش «شعر جاهلی» جاهلیت به شمار می رود، از آن جهت که ما از این راه امکان می یابیم تا خصائص منحصر بفرد و ممتاز این شعر را از هر شعری که پس از آن (از اشعار اهل اسلام) پدید آمده است، اندر یابیم. پس اگر این صحیح باشد (که در نزد من بدون هیچگونه تردیدی صحیح است)، لازم است تا این شعر مورد بررسی دقیق قرار گیرد... پژوهش ریشه داری که در آن:

اولا - قدرت بیان و نیروی تکلمی که اعراب عصر جاهلیت را از امتیازی که پس از آنها پدید آمدند، ممتاز می سازد، مورد توجه و عنایت مجددانه قرار گیرد.

ثانیاً - اقسام کلام و انواع بیان متفاوتی که توانائی لغت جاهلیت آنها را دربر گرفته و طاقت حمل و ارائه آن را دارد، برداشت و استنباط شود... بنابراین هر گاه که مراتب مزبور برای ما به مرحله اکمال رسید، در این هنگام به این مرحله نزدیک خواهیم شد و امکان می یابیم تا در قرآنی که «بیان» آن، ایشان را ناتوان ساخت، خصیصه های این «بیان» ممتاز از «بیان بشر» را رسیدگی نموده و در معرض کاوش و تحقیق قرار دهیم...

در اینجا یادآوری یک مسئله خطیر، ضرور به نظر می رسد، و آن این است که گمان نرود که موضع پژوهش در «شعر جاهلی» عبارت است از شان معانی و مفاهیم که آنها را شعر مزبور دربر گرفته و یا غرضاتی که در قالب الفاظ آن بیان گردیده، و یا صورت هائی که شعر جاهلی را زیر پوشش خود قرار داده است و یا اینکه مقام، مقام بررسی «لغاتی» است که شعر یاد شده آنها را از حیث فصاحت و بلاغت و جاذبیت و گوارائی در استخدام گرفته... نه، بلکه «موقف» موقفی است دور و درازتر، عمیقتر و پیچیده تر از اینها...

این موقف عبارت است از تشخیص توانایی بر «بیان» و جداسازی اقسام این «بیان» با همه گونه‌گونی و تفاوتی که در آن وجود دارد... و نیز تشخیص چکیده و ویژگی‌هایی که به «لغت اهل جاهلیت» فرصت وزمینه می‌بخشد که به‌عنوان سرچشمهٔ رفعت و اوج کلام - که از ریشه و «جوهر احساس» آنها نشات گرفته است - جلوه کند...

رفعتی چونان نفخ روح در جسد بی‌جان، و همانند حس باصره در چشم کور و چونان سرشت «نطق» در پارهٔ گوشت متحرکی بنام زبان... که به کلام، حیات و روح می‌بخشد.

هم‌اکنون اگر ما بمنظور این تحقیق آماده و مهیا گردیم، و برای آن استقامت و جدیت و آمادگی شایسته را برگزینیم...، حال آنکه زبان، زبان خودماست، وقوم، نیاکان خود ما هستند، و ذوق‌ها و سلیقه‌ها نیز بطور غریزی در اعماق طبایع و زوایای وجود ما به‌ودیعت نهاده شده‌اند، و سپس برطبق رهنمودهای همان ذوق‌های فطری، برای پژوهش به «سبک‌ها»ی مشخص شده و مناسب دست‌یازیم، و اسلوبهای سازگار با «شیوهٔ تحقیق» را انتخاب کنیم... در این هنگام آنچه از نظر ما دور می‌نمود، نزدیک می‌نماید و آنچه که غامض جلوه می‌کرد، ساده و نزدیک، متجلی می‌گردد؟

بلندترین بلندبهای باشکوه، درخشان و روشن «شعر جاهلی» بر ما مکشوف خواهد شد... و در این صورت سخاوتمندانه آنچه را که از «اصالتها و ارزشها»ی بیان انسانی در خود نهفته دارد به ما می‌بخشد، منهای هر گونه خصوصیت و امتیازی برای زبان و لغت عرب...

پس در این «موقف» است که ما «شعر جاهلی» را به‌طور عینی و مجسم با دقیق‌ترین وجوه و ابعادش و با همه دشواریها و پیچیدگیهایش، و در جامعترین شکل‌ها و کاملترین صورتهایش، نمونه‌ای بارز و روشن، متبلور و ممثل از شعر می‌بینیم...

و اینهمه مسائل که در آنها یادی از، «شعر جاهلی» گردید... و نکاتی را که در این شعر «باب عظیمی» در وجود من گشود... از خداوند مسئلت

دارم به «حول و قوه» خود مرا یاری دهد، تا آن را کشف نموده و نمایان سازم و باقائمه برهان قاطع در سیر «تشخیص» آن از همه اشعار عرب که پس از آن پدید آمده‌اند، آن را مورد تایید قرار داده و از همین طریق اثبات کنم که «نفس ماهیت شعر جاهلی» دلیل کوبنده‌ای است بر صحت روایت آن... و نیز نمایانم که عدم نسبت آن به شعراء زمان جاهلیت از سوی برخی از «رواة» افتراء و دروغی بیش نیست...

مخفی نماند آنچه راویان از «شعر جاهلیت» روایت نموده‌اند، و تا به امروز به ما رسیده، اندک است... قدماء از راویان خودشان از «شعر زمان جاهلیت» چیزی را نقل ننموده‌اند، مگر آنچه‌را که در اوائل قرن دوم هجری «ابوعمر و بن‌العلاء» روایت کرده‌است^۱... وی می‌گوید:

«من از اشعار زمان جاهلیت برای شما روایت نکردم، مگر اندکی از آن واگر می‌خواستم برای شما بسیار وایت کنم، می‌بایست «علم و شعر فراوان» بر شما عرضه دارم».

... در عین حال همین مقدار کم در دلالت بر آنچه که ما می‌خواهیم (یعنی تمیز و تشخیص شعر شعراء اهل جاهلیت از شعر کسانی که پس از ایشان آمدند و وجود خصائص وافی و فراوان بیان که موجب امتیاز بیان اهل جاهلیت می‌گردند)، انشاءالله کافی باشد.

در اینجا ممکن است کسی سؤال کند؟

به من بگوئید که چگونه و چرا بقاء شعر جاهلی به جهت این «منزلت» است که تو بر شمردی؟ و چگونه این موضوعی که تو گمان کردی از دید پیشوایان و زعماء علم بلاغت پیش از تو مخفی مانده بود؟ و چرا دانشمندان علم بلاغت آن را مورد تخطئه قرار داده‌اند و حال آنکه آنان هم از علم و دانش

۱- ابوعمر و بن‌علاء بصیری (۷-۱۵۴-ق) از قراء سبعة و گویند اصلا ایرانی بوده است و در میان قراء سبعة از لحاظ کثرت اساتید و شیوخ قرائت کسی به پای او نمی‌رسد... سید حسن صدر ابوعمر و را شیعه می‌دانسته و در تأیید ادعای خود می‌نویسد وی قرآن را بر سعید بن جبیر (که بدست حجاج بن یوسف ثقفی با وضع فجعی به شهادت رسید) قرائت کرد و سعید بن جبیر بدون تردید و به‌طور قطع شیعه و از مریدان و هواداران اهل بیت (ع) بوده است «مترجم».

خویش جز کشف و پرده برداری از «اعجاز قرآن» قصد دیگری نداشتند؟ و همچنین ایشان به «عصر نزول قرآن» از من و تو نزدیکتر بودند؟ و چه چیز موجب گردید که عقلهای بلیغه را از پیمودن «روشی» که تو پیمودی باز دارد؟ بنابراین تو جز برای ایجاد نزاع، برنخاسته‌ای و نسبت به اثبات مسئله «اعجاز قرآن» در دوران قدیم و روزگار جدید، توجهی نداری! و حال باید بدین پرسش پاسخ بگویم ولی مناسب می‌بینم در ورود به این مسئله داستان دیگری را نقل کنم، داستانی نه‌بطور تفصیل بلکه موجز، تا آنجا که حتی المقدور خللی در حکایت آن ایجاد نگردد و این دیگر برشونده این قصه است که تا می‌تواند غفلت را از خویشتن خویش رفع کند.



اهل جاهلیت :

کسانی که آنان را برای تو توصیف کردم و منزلت آنها را نسبت به «بیان» برشمردم...

و نیز چگونگی قدرت ایشان بر گرداندن بیان به وسیله زبانهایشان، و تمکن ایشان و چشیدن بیان با دقیق‌ترین حسی که در وجود و قلوبشان به ودیعت نهاده شده، و علم آنها را به اسرار بیان... و بالاخره درک ریشه دار ایشان در تمیز بیان آنچه که از سنخ کلام بشر است و آنچه را که از سنخ آن کلام نیست... اینها اهل جاهلیت هستند. کسانی که به زبان خودشان «کتابی» از آسمان بر آنها فرود آمد، کتابی که در «نشانه‌های خداوند» چونان «عصای موسی و شفا بخشیدن به کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی^۱ در آیات و معجزات انبیاء سلف (حضرت عیسی) می‌باشد» کتابی که تلاوت آیات آن بر گوشهای ایشان، «برهان قاهر» بود بر اعجاز آن و آنها را ملزم می‌ساخت تا به نزول آن از آسمان بر قلب مردی از میان خودشان اعتراف کنند که وی از جانب خداوند فرستاده شده و بر آنهاست که از او پیروی کرده، دعوت و رسالتش را اجابت نمایند... و هر گاه نبوت وی را

۱- وابری الاکمه والابرس ... (سوره آل عمران / ۴۸).

مورد تکذیب قرار دهند، مورد «تحدی» قرار می‌گیرند تا مثل آنچه را شنیده‌اند «در نظم و بیان» بیاورند و براین تحدی در آیات بسیاری از آن کتاب اصرار و پافشاری شده است. ولی آنها تفاوت و امتیاز آن را نسبت به «بیان بشر» در «وجدانهای بی‌الایش خویش» درک نمودند و برای نگهداری جانب حق و عدم تجاوز بدین حق مسلم و براساس «انصاف‌شان نسبت به بیان» به ناچار ترك معارضه نمودند ...

(تاریخ گواه است) که کینه‌توزترین آنها در خصومت و عناد، یکی پس از دیگری به دعوت پیامبر (ص) لبیک گفته و در برابر این واقعیت که این کتاب، کلام خدا است و این مرد، پیامبر خدا است، سر تسلیم و اقرار فرود آورده تا آنجا که هر روز و پشت سرهم تعداد مؤمنان به «آیین محمد (ص)» روبه‌فزونی می‌گذارد و در اندک زمانی مشاهده کردیم که هیچ خانه‌ای دیگر در اهل جاهلیت پیدا نمی‌شد مگر اینکه اسلام در آن داخل شده یا اینکه همه افراد آن خانه را دربر گرفته باشد؟ ایمان آنها به این‌درجه رسید که هر یک این طوق تعهد را به گردن خویش انداختند که: ایمانشان کامل نخواهد شد مگر اینکه همه تمایلات خویش را با «وحی» تطبیق دهند و به آن درجه نهایی از اعتقاد و تسلیم و خشوع نخواهند رسید مگر اینکه محمد (ص) - بانی هو و امی - در نزد آنها از خانواده و فرزندان نشان عزیزتر و محبوبتر باشد ...

موضعگیریه‌ها، کردار و اعمال مسلمانان صدر اسلام، همه و همه دلیل صدق این مدعا است ...

بلغاء و زبان‌آوران ایشان وهمه آنها که شایستگی «نقد کلام» را دارا بودند و «سچ‌ذوق بیان» داشتند، آیات نازل شده را حفظ نموده، تلاوت

۱- برطبق شواهد تاریخی بسیاری از مسلمانان صدر اول به خاطر تحت‌تأثیر قرار گرفتن اسلوب «نظم و بیان» قرآن، به پیامبر اکرم (ص) ایمان آورده و مسلمان شدند. ماجرای پرشکوه ایمان آوردن «عمر بن الخطاب» بر اثر تلاوت آیاتی از قرآن مجید، توسط خواهر و شوهر خواهرش، از ماجراهای تنبیه‌آور و تکان‌دهنده‌ایست که مشروح آن در کتابهای تاریخ واز جمله همین کتاب «الظاهرة القرآنیة» آمده است. «مترجم»

می کردند و نسبت به آنها متعهد می گشتند و چونان مردمان حریص و دلباخته و حسرتزده نزول پی در پی قرآن را انتظار می کشیدند... روز به روز، ماه به ماه، سال به سال تلاوت آیات قرآنی در نمازها و بر بالای منبرها آنها را بیشتر و بهتر و عمیق تر می ساخت و به عبودیت و خضوع گسترده تر در برابر خداوند و امیدداشت، تا بدان مرحله که همه ایشان در برابر «ذکر خدا» و آنچه را که از جانب حق نازل می گردید، سر از پای نشناخته و حالت خشوع و خضوعی متعالی می یافتند؟

خداوند سبحان خشوع و فروتنی آنها را در برابر «آیات خدا» در ضمن آیه زیر تصدیق می فرماید:

«اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكُمُ الْوَيْدَانُ هَدَىٰ اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»^۱

«خدا بهترین حدیث را فرو فرستاد، کتابی متشابه که ثنای خدا در آن «مکرر» میشود از (خواندن) آن پوست کسانی بلرزد که از پروردگارشان می ترسند، سپس پوستها و دلهایشان با ذکر خدا نرم میشود. این هدایت خدا است که هدایت می کند بدان هر کس را که بخواهد و آن را که خدا گمراه کند او را هادی و راهنمایی نباشد».



... بالاخره جزیره العرب» همانند کندوی زنبور عسل از زمزمه قرآن پیر شد و سامعه جاهلیت دیروز را به خضوع واداشت، خضوع در برابر آنچه را که از آیات خداوندگار آفریننده، برای ایشان تلاوت می گشت، و زبانهای جاهلیت دیروز به فروتنی گرایید و بوسیله این قرآن، به عبودیت

۱- این نکته جالب توجه است که خداوند متعال روی این نکته تأکید می کند که قرآن کریم با زبان و لغت عرب نازل گردیده است: «انا انزلناه قرآناً عربياً» و یا «... بلسان عربی مبین...» (مترجم)

اعتراف کرد. بندگی پروردگاری که «لغت» ایشان را برای کلام ذات منزهاش، برگزید... جزیره العرب چونان اقیانوسی بوسیلهی ایشان از تکبیر و تسبیح و تهلیل موج برداشته و طوفانی شد...

در هر حال، ایستاده و نشسته در آنجا که بالا می رفتند و در آن وادی که فرو می آمدند، صبحگاهان و بهنگام عصر، شب هنگام و سحرگاهان تلاوت قرآن می نمودند...
سیره پیامبر (ص) خویش را پیشاوری خود قرار داده و از آن پیروی می کردند...

و کوتاه سخن اینکه :

از قلبها و نفوس و عقلا و زبانهای خویش پرده تاریک جاهلیت را برکنند و با زبانه و عقول و نفوس و قلب خود در نور اسلام داخل گردیدند...

و سپس قرآن با ایشان در هر سمتی به پرواز درآمد، همه مردم را، چه سیاهپوست و چه سرخپوست را به شهادت لاله الاله و محمد رسول الله دعوت می کردند... در حالی که با خود این کتاب را (که بیان آن در قبال بیان بشر، معجزه بود) حمل می نمودند، کتابی که با زبان خود آنها نازل گردید^۱. کتابی که حجت و هدایت خلق بود^۲ و توده ها را از تاریکیها خارج ساخته و بسوی نور رهنمون بود^۳.

از جملهی مسائل ایشان در این هنگام همان است که «ابن سلام» آن را در کتاب «طبقات فحول الشعراء»^۴ توصیف نموده است وی گفتار «عمر بن الخطاب» را پیرامون اهل جاهلیت نقل می کند :

۱- بلسان عربی مبین...

۲- هدی للناس...

۳- یخرجهم من الظلمات الی النور...

۴- قاسم ابن سلام هروی خزاعی از بزرگان دانشمندان حدیث و لغت و فقه است که معروفترین کتابها و آثار وی «غریب المصنف» و «طبقات الشعراء»، «القرآت» و «الاموال» می باشد «مترجم».

«شعر، علم این گروه بود که هیچ علمی صحیحتر از آن برای ایشان نبود».

و سپس خود تعلیقه‌ای بر کلام عمر می‌زند:

«اسلام آمد و عرب را از شعر منصرف ساخت، و ایشان را به امر جهاد در راه خدا و گشودن فارس و روم مشغول کرد و از شعر و روایت آن غافل گردانید... آن گاه که اسلام گسترش یافت و فتوحات اسلام پیش آمد و عرب در شهرها استقرار یافت، روایت شعر را از سر گرفت... اما نتوانست دیوان مدون و کتاب نوشته شده‌ای را تألیف کند و از خود باقی گذارد، از اعراب عده‌ای بوسیله‌ی قتل و برخی دیگر با مرگ طبیعی از دنیا رفتند». ولی نباید سخن «ابن سلام» تو را فریب داده و چنین گمان بری اهل جاهلیت که خداوند بوسیله‌ی اسلام آنان را هدایت فرمود، شعر جاهلیت خویش را پشت گوش انداخته و در قبال آن ساکت و صامت (صم بکم) شده و همانطور که پرده‌ی جاهلیت را از زبانها و عقلهای خویش بر گرفتند، شعر جاهلی را نیز از اندیشه‌ها و دلهای خود زدودند؟ نه!، چنین برداشتی باطل است و آن را نه تنها اخبار خود مردم جاهلی تکذیب می‌کند که اساساً منطق و سرشت بشری و تاریخ حیات انسانی با آن ناسازگار نمی‌باشد، بلکه در این زمینه بزرگترین و بالاترین لطمه‌ای که به شعر جاهلی وارد گردید این بود که قرآن کریم نه با اهتمام به آن که با بخشیدن کل اهمیت و همه‌ی اهتمام بدان، به مبارزه برخاست، پس بعد از اسلام و نزول قرآن، تنها بهره‌ی مردم عصر جاهلیت از انشاء شعر و سرودن قصائد نسبت به زمان جاهلیت و قبل از اسلام، کمتر گردید اما به آن مقدار که بتوانند بهنگام مشقت و سختی ناشی از طولانی شدن بررسی آیات قرآنی، بدان پناه برده و یا پس از فراغت از واجبات الهی و سنت نبوی با روی آوردن به آن، خستگی انداخته و استراحت نمایند، باقی ماند و این بود روش مردم عرب در صدر اسلام که فرزندان به اشعار جاهلی پدرانشان گوش فرا می‌دادند و ارتکازات، گنجینه‌ها و ادراکات و ظرائف بیان را که بر زبانهای آنها جاری می‌گشت، ادراک نموده و همه‌ی آن مرکوزات و ادراکات در طبایع ایشان

می نشست و پادرجا می ماند... و سپس چونان ویروسهای مسری به مسلمانان عجم و فرزندان ایشان انتقال می یافت...
و ملخص کلام در این باره آنکه اهل جاهلیت که به حوزه اسلام درآمده و به شرف این آئین آسمانی مشرف گردیده بودند، هرگاه در هر جا فرود می آمدند، با آنها «کلام الله حکیم» و به همراه آن «شعر جاهلی» نیز فرود می آمد...

ایشان شعر جاهلی را مورد بررسی خویش قرار داده و به دیگران می شناساندند و زبان مسلمانان غیر عرب را نیز با آن قوام می بخشیدند... تا آن مرحله که «پژوهشهای شعر جاهلی» بعنوان پشتوانه و سرمایه روشنگری در جهت «کلام الله» شناخته گردید، زیرا تنها در صورت فهم صحیح شعر جاهلی است که میتوان به فهم راستین قرآن کریم رسید. و کافیهست به منظور درک مصداق این واقعیت به گفته‌ی «شافعی»^۱ که مدتها بعد یعنی در قرن دوم هجری ایراد گردیده است توجه گردد، وی می گوید: «برای هیچ کس روا نیست که در دین خدا فتوا دهد مگر اینکه نسبت به کتاب خدا، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، تأویل و تنزیل، مکی و مدنی آن و آنچه را که از آنها اراده شده است، آگاه باشد... و پس از این نسبت به حدیث رسول الله (ص) و ناسخ و منسوخ آن بصیرت کامل داشته باشد و همانند آنچه را که از قرآن میداند از حدیث نیز بداند... و همچنین نسبت به «لغت» و «شعر» آگاهی داشته و هر آنچه را که در مسیر فهم قرآن و سنت بدان نیازمندیم...»

قابل توجه اینکه همانگونه که «شافعی» گفت، تنها شناخت شعر کافی نیست، بلکه باید نسبت به آن آگاهی و بصیرت کامل داشته باشد... و آنچه را که وی پس از یک قرن به آن توجه نموده همانست که در اول اسلام جریان

۱- وی محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع مطلبی، مکنی به «ابوعبدالله» یکی از ائمه چهارگانه اهل سنت (ولادت غزه (فلسطین) ۱۵۰ ه.ق. - وفات ۲۰۴ ه.ق. شافعی دارای تألیفاتی است که مهمترین و مشهورترین آنها کتاب «الام» در زمینه فقه و در هفت مجلد نگارش یافته است... «مترجم».

برآن منوال می گذشت :

... مسلمانان به فتوحاتی دست یافته و سرزمینهایی را داخل حوزه اسلام نمودند، شعر جاهلی ایشان نیز به همراهشان داخل کشورهای مفتوحه گردید، امتهای مختلفی به اسلام گرویدند و همانطور که در دایره اسلام داخل گردیدند، در حوزه عربیت نیز داخل شدند... و «بیان قرآن» چونان باران بر «نهاد» جدیدی باریدن گرفت پس از آن «بیان جاهلی» از طریق «شعر جاهلی» روایت گردید و بیان عرب متشکل از «صحابه و تابعین و فرزندان ایشان» با بیان صاحبان زبانهای گونه گون که در «عربیت» داخل گردیدند، ممزوج شد، از امتزاج آنها «بیان جدیدی» نشأت یافت که همواره نسل به نسل در حال تغییر و تبدیل و انتقال بود...

تفسیر به رأی

... سپس خورشید اسلام، با شور خاصی در سراسر گیتی پرتو افکند و شمال و جنوب و شرق و غرب جهان را فرا گرفت، از سوی شرق یعنی مرز «چین» گرفته تا غرب یعنی مرز «اندلس» و از شمال یعنی مرز «بلادروم» گرفته تا جنوب، یعنی نامرزه های کشور پهناور هندوستان...، زمزمه قرائت «قرآن عربی» در سراسر مرزهای سرزمینهای مسکونی «سیاره زمین» شنیده می شد و در هر قریه و شهری مسجد بنا گردید و صغوف «عبدالرحمن» به ساحت مقدس آن روی آورده و ازدحام نمودند، و منابر آن، جایگاه مسلمانان و دعوت کنندگان به سوی حق گردید و موقعیتی بس رفیع یافت. در هر مسجد حلقه های از حلقات، مباحثات علمی تشکیل گردید و شیفتگان و طلاب علم بسوی آنها فراخوانده شدند.

عده ای قرائت قرآن را از «قراء» آن فرامی گرفتند، و برخی تفسیر آیات قرآن را تدریس می کردند و طائفه های حدیث رسول الله (ص) را از «حافظان» آن روایت می نمودند، و دسته ای زبان عربی را از اساتید این

لغت یاد می‌گرفتند... و بعضی نیز «شعر جاهلیت» و «شعر اسلام» را از راویان آن اخذ می‌کردند. و همینطور گروه گروه در نواحی مساجد حلقه زده، اجتماع می‌نمودند، طوایف و گروههایی از هر رنگ و نژاد و جنس و زبان، همگان در جستجوی دانش، از مجلس استادی به‌حوزه درس استادی دیگر نقل مکان می‌یافتند و جستجوگر علومی (که هیچ مسلمان قرآن‌خوانی خویش را از آنها بی‌نیاز نمی‌بیند) بودند...

آری در بازارهای ایشان شعراء برپا خاسته اشعار خود را می‌خواندند یا بوسیله اشعار خویش نسبت به برخی ابراز بیزاری و تنفر نموده و بعضی را هجو می‌کردند^۱ و در مقابل، راویان شعر، اشعار آنها را ضبط نموده و حفظ می‌کردند و مردم نیز یا می‌پذیرفتند و ساکت میشدند و یا اینکه منقلب گشته و به جدال و نزاع برمی‌خاستند.

و بالاخره همه نواحی کره زمین اعم از دیار عرب و عجم از صوت و زمزمه قرآن و زبان عربی پر گردید... مدت زمان طولانی بگذشت... و بذری را که شیطان کاشته بود (و همواره در میان پیروان همه آدیان می‌کارد) روبه‌رشد و نمو گذارد، مراء و جدال، کینه‌توزی و خصومت و عداوت در میان مسلمانان پدیدار گشت...

تفسیر به‌رأی و هوای نفس «کلام» را تکه و پاره کرد، نظرات گونه‌گون و عقاید مختلف در زمینه علوم متفاوت نشأت می‌گرفت، و در این هنگام اختلاف آشکار گردید و به‌سرعت روبه‌رشد گذارد، تا اینکه منتهی به جرأت و جسارت در دنیای اسلام شد... و زمانی این جسارت در اواخر دولت بنی‌امیه به‌مردی به‌نام «جعدابن‌درهم» رسید... وی مردی بود شیطان صفت و پیرو شیطانی خبیث‌تر که اعتقادات و مذهب باطل خویش را از مردی یهودی بنام «طالوت» گرفته بود.

۱- در تاریخ ادبیات عرب شواهد بسیاری از این دست موجود است، مانند هجویاتی که میان «فرزدق» و «جریر» صورت گرفت، یا اشعار شعرای شعری همچون «مهیار دیلمی» و... به‌قول یکی از مورخان: ایرانیان گنجینه‌ای گرانبها را از این راه در زبان و ادبیات عرب به‌ودیعت نهادند... «مترجم»

او قرآن را در موارد شناساندن ابراهیم به عنوان «خلیل الله» و موسی به عنوان «کلیم الله» و نظایر آن مورد تکذیب قرار میدهد و از جمله گفتار جسورانه «جعده بن درهم»^۱ پیرامون قرآن این است:

«فصاحت قرآن معجزه نیست و مردم عادی قدرت دارند مثل قرآن حتی بهتر از آن را بیاورند» بعد «خالد بن عبدالله قسری» در سنه ۱۲۴ هجری در روز عید قربان او را به قتل رساند^۲... ناگفته پیداست که کلام «جعده» هیچگونه ارزش تاریخی و برهان عقلی نداشته، گفته‌ای است زیادی، از مردی فضول و جسور و دارای خباثت اصل وریشه!...

روزها همچنان پی در پی می‌آمد و می‌رفت... حکومت بنی‌امیه منقرض گردید. و هنوز خلافت عباسی پایه‌های قدرت خویش را استوار نساخته بود که برخی از «عقول» به طریقی نسبتاً معقول در دایره فحوص و کنکاش پیرامون «اعجاز قرآن» وارد گردید...

«ابواسحق ابراهیم بن یسار نظام» که به عنوان زبان «معتزله»^۳ شهرت

۱- می‌گویند نخستین کسی که پیرامون قرآن جرأت اظهار نظر را یافت «ولید بن اعصم کوفی» بود که می‌گفت قرآن همانند تورات مخلوق است، سپس «طلوت بن اخته» این گفته را از او گرفت و رواج داد، آن‌گاه «بنان بن سمان» پیشوای فرقه بنائیه که عقاید و آراء سخیفی ابراز داشته، پیرامون قرآن سخنان مبتذل و مضحکی را اظهار نموده، آن‌گاه نوبت به «جعده بن درهم» که می‌گویند مربی آخرین خلیفه اموی (مروان) بوده است رسید که برخی از مندرجات قرآن را مورد انکار قرار داد و اخبار گذشتگان از قبیل سخن گفتن حضرت موسی (ع) با خداوند را تکذیب نمود... «مترجم»

۲- نوشته‌اند: بنان بن سمان نیز بوسیله خالد بن عبدالله قسری به قتل رسید و خود خالد در سنه ۱۲۶ هجری وفات یافت «مترجم».

۳- فرقه معتزله، فرقه معتبری بودند در اسلام که در اواخر عصر بنی‌امیه ظهور کردند و تا چند قرن در تمدن اسلامی تأثیر داشتند، مؤسس این فرقه «واصل بن عطا» از شاگردان حسن بصری (م ۱۱۰ هجری) بود. پیروان این فرقه را در فارسی «عدلی مذهب» نیز می‌گفتند. ظهور این فرقه در تمدن اسلامی باعث ایجاد یک نهضت و تحول بزرگ فکری شد و مسلمین را به علوم و فلسفه آشنا کرد، زیرا آنها برای اثبات عقاید و افکار خود از فلسفه استفاده می‌کردند و به مباحث عقلی و منطقی متوسل میشدند و روی همین اصل مورد کینه و بغض شدید اغلب فرق اسلامی، مخصوصاً برخی از محدثین و اشاعره بودند، این فرقه در حقیقت بنیانگذار علم کلام در اسلام هستند. «مترجم»

یافته بود، بدین مهم پرداخت و دربارهٔ اعجاز قرآن آراء و نظریاتی را ارائه داد. وی چنین پنداشت که خداوند عرب را از معارضه و مقابله با قرآن منصرف ساخت، با اینکه آنها قدرت و توانایی براین معارضه را داشتند... به گمان «ابواسحق» این انصراف از معارضه، خود معجزه می‌باشد اما اعجاز قرآن در نظر او عبارت است از خبرهای غیبی گذشته و آینده^۱...

این کلام نیز هیچگونه اصل و ارزشی ندارد و در آن چیزی به جز اضطراب و نسبت دروغ دیده نمی‌شود، آخر این کدامین کس است که اهل جاهلیت را از معارضه با قرآن عاجز و ناتوان ساخته و ایشان را وادار به سکوت میکند و گروه دیگری را در این معارضه وجدال آزاد می‌گذارد؟! و از جملهٔ این «عقول» (اندیشمندان) که به پژوهش پیرامون «اعجاز قرآن» پرداختند. عبارت است از «ابوعثمان جاحظ»^۲ که کتابی را تحت عنوان «نظم قرآن» تألیف نمود و در این کتاب بلاغت قرآن را در عالیترین مراتب آن باثبات رساند و همچنین پس از وی دیگران نیز به این مهم مبادرت جستند. اما تحقیقات آنها تنها بر محور اثبات با ابطال مسئله «صرفه» دور میزد و برخی استدلالات پیرامون «بلاغت قرآن» و سلامت آن از الفاظ

۱- و از این نظر بنا به عقیدهٔ نظام، خود قرآن معجزه نیست و لذا وی برای اثبات اعجاز قرآن راه دیگری را برگزیده است ... از علمای امامیه «سید مرتضی» نیز معتقد به «صرفه» بوده است، بدین مفهوم که خداوند علم را از کسانی که در صدد معارضه با قرآن بودند، سلب می‌نماید. «مترجم»

۲- جاحظ، ابوعثمان عمر بن بحر، در شهر بصره از شهرهای عراق متولد گردید و همانجا نشو و نما نمود و به تحصیل علوم ادبی و اسلامی پرداخت و از بزرگانگی چون «اصمعی» و «ابوعبیده» کسب دانش کرد و در دوره‌های خلافت مأمون، معتصم، واثق و متوکل در بغداد سکونت گزید و مدتی در عصر وزارت «عبدالمک زیات» از مقربان و نزدیکان وی گردید و پس از سقوط او به بصره مراجعت نمود و در همانجا در سنه ۳۵۵ هجری چشم از جهان فرو بست. او دارای تبحر کامل در علوم ادبی و کلامی بود و تألیفات وی بالغ بر دویست کتاب میباشد که تنها چند مجلد از آنها به طبع رسیده است.

کتاب «نظم القرآن» جاحظ از جمله آثار وی می‌باشد که به چاپ رسیده است. «مصطفی صادق رافعی» در کتاب «اعجاز القرآن و بلاغة محمد» می‌نویسد تا آنجا که ما اطلاع داریم نخستین کتابی است که در این فن تدوین گشته است. «مترجم»

زشت و نامناسب و عدم تناقض در الفاظ و اشتغال آنها بر مفاهیم دقیق و ظریف و بالاخره هر آنچه را که از «اخبار غیبی» در قرآن وجود دارد و برخی دیگر از موضوعاتی را که در همین رابطه به طور مبسوط در کتب «قدماء قوم» مشاهده می‌کنیم، و ما در گفتار گذشته «قول و نظر» خویش را درباره آنها بیان داشتیم.

سپس لجاج و جدل میان گروه‌هایی که بنام «متکلمین» شناخته می‌شدند، شدت و کثرت یافت... و فعالیت آنها تنها در محدوده نزع و جدال و زبان‌آوری، غلبه برهانی بر برهان دیگر و اقامه دلیلی به جای دلیل دیگر، خلاصه می‌گشت، تا زمانی که مسأله «اعجاز قرآن» به آن درجه از شدت و اهمیت رسید که می‌بایست شخصیتی راستین یعنی:

«ابوبکر باقلانی» (متوفی سنه ۴۰۳) به جهت رسیدگی به آن و در مقابل این گروه از متکلمین ساخته و پرداخته شود...

نخست، کسانی که از «حق و رشد» روی برتافته و آن را بزه فراموشی سپرده بودند و دسته دوم آنها که در سیر یاری و نصرت حق با موانعی روبرو بوده، همواره در فشار و سختی و مغلوبیت بسر می‌بردند و این وضع به آنجا انجامید که «الحاد» در اصول دین راه یافت و ملحدان در مبادی مذهب غور نموده و در معتقدات مسلمانان ضعیف‌الایمان ایجاد شک کردند... تا آنجا که از برخی از نادانان ایشان نقل گردید که میان قرآن و پاره‌ای از اشعار معادله‌ای ایجاد نموده و بین آن و کلمات و گفتار دیگران توازن برقرار کرده و در نهایت «اشعار و گفتار» را بر قرآن ترجیح و برتری می‌دهند و این از ابتکارات ملحدان این عصر نیست، بلکه برادران ایشان از ملحدان قریش و غیر قریش از آنها پیشی گرفته و بزرگتر و بالاتر از گفتار ایشان را اظهار داشته‌اند.

با توجه به این مسائل، باقلانی^۱ شتابزده و سراسیمه، دلیرانه و بی‌باکانه

۱- برای نگهداری جانب حق و فضیلت، یادآوری این واقعیت ضروری است که قبل از «باقلانی»، «ابوعبدالله محمد بن یزید واسطی» که در سنه ۳۰۶ وفات یافت، کتابی پیرامون «اعجاز قرآن» نوشت و پس از او «ابوعیسی زمانی» (وفات سنه ۳۸۲) کتابی در اعجاز قرآن

به نگارش کتاب معروف خویش «اعجاز القرآن» پرداخت. وی در حالی به چنین کاری دست یازید که اهل زبان عربی همان توده‌هایی بودند که ذوق و فهم بیان رابه‌همانسان که توصیف نمودیم داشتند، ذوقی آمیخته با خوی و سرشت و همراه با سلیقه‌های گونه‌گون.

اما همه این استعدادها و ذوقها و سرشتها مانع آن نگردید که منطق جدل رونق نیابد و مسلط نگردد و هر فرقه و گروهی «کلامی» را پذیرفته و بوسیله آن اظهار رأی و وجود کرده تا برهان خصم خویش را بکوبد، آنهم نه به منظور مبراساختن رأی و روشنی بخشیدن به نظر و یا بررسی حق، بلکه فقط برای غلبه‌ی بر رقیب و مغلوب ساختن دشمن!

خداوند متعال از «ابوبکر باقلانی» راضی و خشنود باشد که بحق در کتاب خود «خیر وبرکت فراوان» جمع‌آوری نمود و بافطرت سلیم خویش ابوابی را گشود که پیش از وی بسته بود و از وجوه بلاغت حجابهایی را برگرفت و پرده‌هایی را بالا زد.

لکن وی ناخودآگاه در این زمینه لغزید، لغزشی که پس از آن آثار پیایی‌ای را به دنبال داشت، ولی منظور او صرف نظر از این لغزش، همان هدفی بود که من به آن رسیدم...

در حقیقت «باقلانی» راهی پیمود که او را به خلوص و درخشندگی «مسئله اعجاز» نزدیک ساخت و در این هنگام «شعر جاهلی» را در پژوهش «بیان عرب جاهلیت» اصل و اساس قرار داده و آن را الگو و تبلور خصائص بیان بشری دانست.

«باقلانی» (رضی الله عنه) با وجدان روشنگر خویش دریافت که خصائص «بیان قرآن» با خصیصه‌های «بیان بشر» در شکلی بنیادی باهم فرق دارند وی در کتاب خود بصورتی بارز به این مسئله پرداخته و به

تألیف نمود. البته کتاب «اعجاز قرآن» باقلانی از مهارتی خارق‌العاده و قدرت کامل در ضبط کلام و پژوهش برخوردار است که تا آن زمان کتابی بدین پایه و در این سطح بالا نگاشته نشده بود. «مترجم»

نظرات اندیشمندان پیش از خویش و نزاع متکلمین گذشته و معاصر با خود و نیز فرورفتن خدانشناسان و ملحدان در اصول دین، اشاره می‌کند ... اما شیوه آنها در لجاجت و عناد و برتری جوئی و غلبه بر خصم، نتوانست باقلانی را از راه مثبت خویش باز داشته و او را در معرکه منفی بافی و رویه نویسی غرق کند و منهجی چونان «طرق و مناهج» ایشان را پیشه سازد ... باقلانی همچنان به کنکاش و پژوهش مبارک خویش ادامه داد ... و چرخ روزگار نیز همچنان می‌گشت تا زمانیکه وی با این فاجعه‌ی عظیم برخورد که برخی از نادانان از باصطلاح متکلمین مزبور میان قرآن و پاره‌ای از اشعار معادله ایجاد نموده و بین آیات قرآنی و کلام دیگران توازن برقرار ساخته‌اند؟

تو می‌توانی کتاب باقلانی را فصل به فصل مورد مطالعه قرار دهی تا مصداق آنچه را که برایت باز گو نمودم اندر یابی ... تا آنجا و تا آنگاه که وی از «موازنه قرآن با برخی از اشعار» تحریک شده و به خشم برانگیخته گشته و به اثبات سفیهانه بودن این «موازنه» می‌پردازد و سپس در اواسط کتاب خویش ترا دعوت می‌کند تا همراه و هم‌آهنگ با او به بررسی فراز - های زیبائی از اشعار «امروء القیس» بپردازی ... و همانگونه که خود در کتابش^۱ آورده است اشعاری که بدون تردید در سطحی والا و ممتاز از نظر «صورت، زیبایی و فصاحت» قرار دارند. و پس از آن این قصیده^۲ را پیش روی تو می‌گشاید، آن را مورد تفصیل و نقد قرار داده و «محاسن» قصیده را نفی و اثبات نموده و موارد «خلل» شعر و نقاط «ضعف» آن را برای تو توضیح میدهد. و همواره به شرح و بسط آن پرداخته تا از مفاهیم دقیق و مبانی غامض آن پرده برمی‌دارد ... و سپس با بیان زیر به کلام خویش در این باب پایان می‌بخشد :

«... برای تو بیان داشتم که این قصیده^۳ و نظایر آن در ابیات خود

۱- صفحه ۲۴۱.

۲- نخستین قصیده معروف شاعر شهیر عرب، «امروء القیس» ... «مترجم»

۳- قصیده امروء القیس ... «مترجم»

تفاوت بین و روشنی از نظر زیبایی و زشتی، سلاست (روانی) و انعقاد^۱ (پیچیدگی)، سلاست و انحلال، تمکن و استصعاب، تسهل و استرسال، توحش و استکراه^۲... دارند و در امثال و نظایر این قصیده نیز این تفاوت در سطحی که بتوانند در «محاسن و بدایع»، قصیده امر و القیس با آن به منازعه و معارضه برخیزند وجود دارد...» و پس از فراغت از این بخش، فصل اصیل و شریفی را می‌گشاید که در آن آیاتی از قرآن کریم را متذکر شده و در صدد است تا تو را بر بدایع^۳ و زیباییها و فصاحت و بلاغت نظم و بیان آیات مزبور واقف گرداند.

در این فصل بارزترین و نیرومندترین برهانی است بر اینکه اگر «باقلانی» بر طریقی که ما قبلاً یاد آور شدیم، استقامت می‌نمود و همان راه را می‌پیمود به هدفی نائل می‌آمد که از محققان متقدم پیشی می‌گرفت و کوشش پژوهشگران متأخر را نیز تحت الشعاع قرار می‌داد!

اما او در این فصل تنها به بیان فضیلت آیات قرآنی چه از نظر لفظ و چه از جهت معنی پرداخته و خواننده را به ظرافت داستانهای قرآنی و ترتیب و انسجام ملایم و منظم آیات واقف ساخته است و توضیح می‌دهد که نظام آیات و سیستم حکم بر قرآن بدون هیچگونه تفاوت و تباین و اختلال، یکسان و هم‌آهنگ بوده و نمونه‌ی برتر و اعلائی است از نظامات کلامی^۴، و نیز تناسب آیات را در زمینه‌ی «بلاغت و ابداع» و نمونه بودن

۱- عقد الکلام یعنی سخنی مبهم و پیچیده گفت ... و انعقاد در اصطلاح علم معانی بیان یعنی کلام معقد، پیچیده، مبهم و احیاناً نامفهوم. «مترجم»

۲- اصطلاحاتی است که در ادبیات عرب در مورد نظم و نثر، اشعار و فرازهای ادبی از جهت فصاحت و بلاغت، و بطور کلی زیباییها و وزشثیه‌های سخن بکار گرفته می‌شود... «مترجم»

۳- بدع - بدعا، چیز نوظهور آورد، آغازید، ابداع کرد، ایجاد نمود و ساخت: البدیع از اسماء پروردگار است، بدیع السموات والارض، به معنی ایجاد کننده آسمانها و زمین ... علم البدیع: علم معانی و بیان، علمی که بوسیله‌ی آن زیبایی و شکوه و بلاغت و جاذبیت و فصاحت کلام، مورد سنجش و شناخت قرار می‌گیرد «مترجم»

۴- اعجاز القرآن / باقلانی / صفحات ۳۰۲، ۳۰۵.

آنها را در جهت «سلاست و اعراب» و بطور کلی خصوصیت ممتاز آنها را با این «اسلوب و ترتیب» بیان داشته و در عین حال یادآور می‌گردد که کلام غیر قرآنی همواره در مجاری خویش مضطرب و صرف آن در معانی دارای اختلال بوده و «تلون و تغییر و تکرر»^۱ و ناشناختگی در آن فراوان و دائمی می‌باشد...

وی سپس نمونه‌هایی از کلمات بدیع و مستحسن را برشمرده و به دنبال آن نموده‌هایی از کلمات زشت و قبیح و مستهجن را پیش روی خواننده خود قرار می‌دهد و آن‌گاه از میان کلمات مستهجن لفظ باصطلاح مستکر «مانند درهای درخشان» را انتخاب نموده و به عنوان مثال ذکر می‌کند^۲... در این فصل چیزی زائد بر آنچه را که برشمردیم، نمی‌آورد^۳.

«باقلانی» با گفتار زیر کلام خویش را پیرامون قرآن به پایان می‌رساند:

... و بر این اساس بحث خویش را در زمینه‌ی شناخت شرف، فضیلت و برتری کلام، کنار بنه و آن را معیار و مقیاس سنجش قرار داده.

کلامی که مسائل را می‌گشاید و قلبها را باز می‌کند و راه و مسلك را روشن و منور می‌سازد... کلامی که بالاترین و عظیم‌ترین بهره را از آن فرض و تقدیرنمائی، باز متوجه خواهی شد که باز هم بالاتر و والاتر است و فهم تو از درك حقیقت آن عاجز و ناتوان می‌باشد و به هر حکمتی از آن دست‌یازی و گمان‌بری برترین و زبده‌ترین حکمت‌های آن را کشف نموده‌ای، باز هم دائره آن گسترده‌تر و عظیم‌تر است.

پس آن کس که می‌خواهد بوسیله‌ی «شعر امر و القیس» با قرآن به معارضه برخیزد، از خررها شده و سرگردان، گمراه‌تر است و احمق‌تر

۱- کلام نکره یعنی کلام ناشناخته و نامأنوس و نامفهوم و احیاناً مستهجن و زشت «مترجم»

۲- اعجاز القرآن / باقلانی / صفحات ۳۱۳ و ۳۱۴.

۳- اعجاز القرآن / باقلانی / صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲.

از «هبنقه»^۱ می باشد؟ ...

ما در عین حال که بر همه گفتار باقلانی صحه گذارده و آنها را تصدیق می نماییم، معتقدیم که وی تنها به این مسائل حق که هیچگونه شائبه‌ی باطل در آنها راه ندارد متعرض نگشته است، وی می گوید:

«قرآن کریم از اختلاف و تغییر و تبدیل خالی بوده و از هرگونه خلل و عیبی که مربوط به کلام انسان، می باشد پاک و مبرا است و نیز از هر آنچه که در ارتباط با ضعف استعداد های انسانها مطرح است (هر چند که قوای آنها استحکام داشته باشد و دلیل بر آنست که دیده آنها نسبت به بسیاری از حقایق کور است هر چند که چشمان بینا و باز باشد) منزّه می باشد»^۲ لکن همه‌ی این مسائل حق بجز آن مسأله بنیادی می باشد که

۱- «احق من هبنقه»! اصطلاحی است که پس از گذشت دوران زندگی مرد بسیار احمقی بنام «هبنقه» در عرب متداول گشته است.

هبنقه مردی بود از قبیله‌ی «بنی قیس بن ثعلبه» که از حماقت های وی داستانها نقل شده است. از جمله روزی گوسفندان قبیله خویش را به چر ابرد، گوسفندان چاق را در مراتع و سرزه‌ی ن های پر آب و علف می چراند! اما گوسفندان ضعیف و لاغر را از چرا و خوردن علف باز می داشت!

بدو گفتند وای ربتو! چرا چنین می کنی؛ پاسخ داد من چیزی را که خداوند اصلاح نموده، افساد نمی کنم و چیزی را که خداوند افساد نموده اصلاح نمی نمایم:

لا افسد ما اصلاحه الله ولا اصلح ما افسده؟

داستان دیگری از حماقت های وی چنین است:

گردن بندی از صدف و گوش ماهی و استخوان و خرمهره به گردنش آویزان کرده بود، از وی سبب این کار سؤال شد؟ پاسخ گفت به جهت اینکه اولاً بدینوسیله شناخته گردم، ثانیاً هیچگاه گم نگردم!

شبى از شبها خوابید و برادرش رگدن بند را برداشت و به گردنش انداخت، هبنقه صبحگاهان بیدار گردید و گردن بند را به گردن برادرش دید و به او خطاب کرده و گفت:

ای برادر! تو منى پس من كى هستم؟ (المنجد / فرائد الادب / مادة احمق / صفحه ۹۴۴)

«مترجم»

۲- خود قرآن کریم بر این نکته پای می فشرده که اگر این آیات از جانب غیر

خدا آمده بود، در آنها تغییر و اختلاف و کژی و عیب فراوان مشاهده می کردید. در

سزاوار است ما در پی آن باشیم، همان مطلبی که قبلاً مورد بررسی قرار دادیم، یعنی کشف «اصول و بنیادهای بیان» آن طور که بتوان با در دست داشتن آنها، فرق اساسی میان قرآن و بیان بشر را بدست آورد که هم اکنون مورد بحث نیست.

اکنون موضوع گفتگوی ما «شعر جاهلی» و مسائل مربوط به آن می باشد:

همانطور که یادآور شدیم موازنه میان شعر جاهلی و آیات قرآن کریم موجب خشم شدید باقلانی گردید و او را وادار ساخت تا به «معلقه‌ی امروء القیس» حمله برده و آن را هتک نموده تا «خلل و عیوب» نهفته‌ی در معلقه‌ی مزبور را کشف کرده و فرادید مردم قرار دهد؟ نه اینکه از اشعار امروء القیس ویژگیهای بیان عرب جاهلی را استخراج نموده و این واقع پرشکوه را بنمایاند که این ویژگیها هرچه باشند با خصائص بیان قرآن، متفاوت بوده و باهم فرق دارند.

و این لغزش طریق باقلانی سبب گردید تا پژوهشگران بعد از وی نیز به این لغزش گرفتار آیند و تا آنجا پیش روند که «کل شعر جاهلی» را بدین شکل!، مأخذ و منبع تحقیقات خویش گردانند؟

شگفت آور اینکه «شعر جاهلی» در نزد بلیغان و جمهور عامه مردم در سطح فرهنگ لغت و برهان لغت و شاهد علم نحو و... قرار گرفت، ولی آن گاه که ذکری از قرآن و اعجاز آن به میان می آمد آن را آماج تیرهای نقد و عیب جوئی و بیان خلل در ابیات آن، قرار داده، در مقابل کلامی که از

آیه ۸۲ سوره نساء آمده است: **أَوَلَا يَتَذَكَّرُونَ** القرآن، لَوَكَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا... و نیز در سوره زمر، آیه ۲۸ می فرماید، «وَقُرْآنًا عَرَبِيًّا غَرِيزِي عَوْجٍ لَعَمْرَاهُمُ لِيَتَذَكَّرُونَ...» «مترجم»

هر گونه عیب و خللی پاک و مبراست»^۱.

بنابراین در اینجا آنچه که باقی می ماند موازنه ایست که «عدل و طرف مقابل» ندارد و برای آنها همین دلیل کافی است که بگویند اینکه اهل جاهلیت به معارضه‌ی با قرآن بوسیله شعر یا کلام مبادرت نجستند، اقرار و اعتراف‌یست که بدنبال آن الزاماً فضیلت و برتری این قرآن را بر شعر و کلام اهل جاهلیت به اثبات نمی‌رساند، و در این صورت باقلانی هیچگونه نیاز و الزامی به برگزیدن چنین شیوه و پیمودن چنین راهی نداشت^۲ مگر اینکه بگوییم آوای کریه نادانی از نادانان ملحد و زندیق مبنی بر موازنه‌ی میان «دو کلام» و ترجیح شعر جاهلی بر قرآن، چنین روش و شیوه‌ای را باقلانی تحمیل نموده است.

در اینجا نزاع دیگری وجود دارد و فصل دیگری از لجاجت و عناد در برابر دیدگان ما گشوده می‌گردد و آن عبارت است از برقرار نمودن معادله میان شعر جاهلیت و شعر شعرای اسلام، ادامه‌ی جدال و ترجیح‌یکی از این دو بردیگری، فصل گسترده‌ای را در گستاخی و بی‌پروائی زبانه‌ها و کسب پیروزی و ریاکاری و اظهار وجود، در تاریخ ادبیات صدر اسلام می‌گشاید و در این رابطه شعر جاهلی مورد تحقیر فراوان قرار گرفت و عیوب و نواقص بسیاری در آن وارد شد... و در خلال این معرکه‌ها، گام‌های خطرناکی در مسیر تجزیه و تحلیل و فهم «شعر جاهلی» برداشته شد، حقیقت آن زیر حجاب بهم پیچیده و زیر پرده غلیظی از غموض و ابهامات پنهان گشت و این غلظت و بهم‌پیچیدگی ابهامات به آن حد رسید که شعر

۱- و چنین کلامی وجود خارجی ندارد، پس چنین تقابل و معادله‌ای بدون عدل و طرف مقابل می‌باشد. «مترجم»

۲- مقصود نویسنده اینست با توجه به اینکه عرب جاهلی از مخاصمه و منازعه با قرآن بوسیله شعر یا کلام خویش باز ایستاد، و موازنه‌ای برقرار نشد، پس ایراد عیب و خلل و نقص نسبت به قرآن در ازاء کلامی که هیچگونه عیب و نقص ندارد، در حقیقت معادله‌ای است منهای عدل... بنابراین ضرورتی ایجاب نمی‌کرد تا باقلانی سراغ شعر جاهلی یا معلقه‌ی امر و العقیس رفته و عیوب و خلل و نواقص آن را استخراج کرده و از این راه موازنه‌ای میان آن و قرآن ایجاد نموده و اعجاز قرآن را بدین طریق اثبات نماید... «مترجم»

جاهلی را در معرض تشنت و نابودی قرارداد و درزمینهی روایت، اختلالاتی چه از نظر زیادی و نقصان و چه از جهت تقدیم و تأخیر به آن عارض گردید و حتی حقائق آن، آن چنان دچار اختلاط شد که برای هر عیبجوئی سهل و آسان می نمود تا آن را برطبق میل و مراد خویش تفسیر و معنا کند... لکن با همه این احوال «شعر جاهلی» همچنان در مستوای فرهنگ زبان و معدن شواهد لغت و نحو و بلاغت باقی ماند...

و آه که چه بلایا و مصائبی که بر سر این شعروارد نشد!!

... بهر حال، بدین منوال زمانها و عصرها از پی هم آمدند و رفتند... و چرخ روزگار بر این پایه مصیبت بارتر و شنیع تر از آن بگشت... تا ما را با همه ی آن فاجعه ها به عصر جدید متصل ساخت، عصری با زشتترین فضیحت و رسوائی... روزگاری که استعمار غربی مهاجم و متجاوز بر مدارس و مراکز علمی و تحقیق ما «شیوه» ای را تحمیل نمود که برپایه صحیح و اصل استواری قرار نداشت. و در نهایت به تضعیف کینه توزانه «پژوهش-های عربی» منجر گردید، تضعیفی که نمی توان در کل زبانهای جهان (که جوانان در مراکز آموزش بر حسب تفاوت درجات، آنها را فرامی گیرند) نظیر و مانندی برای آن جستجو کرد!؟

سپس رسوائی به درجه ای شگفت آور و ناگواری رسید، یعنی پس از گذشت سالها «لغت عربی» از محدوده همه ی علوم و فنون باشیوه حساب-شده ای حذف و عزل گردید و روزی پیش آمد که نونهالان و جوانان، لغت و زبان مادری خویش را به عنوان یک «درس مشخص» و محدود و مرز-بندی شده فرامی گرفتند، درسی که با آن مرزها و حدود حساب شده و تبه کارانه، بر اندایشه و استعداد جوانان، به ویژه جوانان مرفه، فوق العاده ثقیل و دشوار می نمود!

۱- و در نتیجه نسبت به زبان خود (یعنی زبان ملی و مذهبی شان) ابراز انزجار و تنفر می نمودند؟ «مترجم»

شیطان آن گاه طالع گردید که در (کشورهای عربی) در دانشگاهها بسوی جوانان گشوده گشت و آنها با آن کیفیت فراگیری لغت و سهل و حقیر شمردن زبان خویش، وارد دانشگاه شدند...

در این هنگام بود که «فتنه شعر جاهلی» و تشکیک در صحت روایت آن آغاز شد و «قرن شیطان» نیز از همین تاریخ شروع شد؟ فتنه و شر و ایجاد تردید نسبت به شعر مزبور دامنه‌ی گسترده‌ای یافت و کم کم گسترده‌تر و دامنه‌دارتر شد تا بسوی صفحات جرائد و مجلات و روزنامه‌ها بال‌گشود و مورد نفی و اثبات و بالاخره سوژه داغ روزنامه‌نگاران قرار گرفت، تا آنجا که نه تنها «شعر جاهلی» بلکه کل «لغت قدیم» ماده و عنصری برای ریشخند و مسخره‌هواست‌هزاء مسخره‌کنندگان و تحقیر و خرده‌گیری و نکته‌سنجی و ظریفه‌گویی ادباء و نکته‌سنجان، واقع شد حتی به‌ندرت می‌شد کسی را یافت که بر محافظت و سلامت لغت (ولو از باب رفع تکلیف) نه‌کمتر و نه‌زیادتر، مبادرت ورزد.

اصلاح پایان امت اسلامی، به اصلاح آغاز آن!

... این بود تاریخ کوتاهی پیرامون عوامل و انگیزه‌هایی که مرا از دیرگاه در آستانه «شعر جاهلی» متوقف ساخت...

سپس میان دانشمندان علم بلاغت و شیوه‌ای را که من کشف نموده و بیان داشتم، حایلی بوجود آمد و حال آن که بر آنها و ما ضروری و لازم می‌نمود که در رابطه با پژوهش پیرامون «اعجاز قرآن» شیوه‌ای را برگزینیم، پژوهشی که صحیح و پیراسته‌ی از آفات باشد.

آری این بود تاریخ فشرده و بسیار مختصری فرادید کسانی که در عصر جدید می‌خواهند از آن پیروی نمایند... در عصری که «شعر جاهلی» چونان بازیچه‌ای در دست هر کس که به‌هر حال زبانی دارد و با آن سخن

می گوید، قرار گرفته و سایه‌ای از ظلمت و اندوه و تأسف بر تحقیقات محققان جدید دانشگاهی و غیر دانشگاهی افکند، آن گاه که فی‌المثل یکی از این پژوهشگران شعر مزبور را مورد بررسی خویش قرار می‌دهد، شعری که به‌هنگام رسالت پیامبر (ص) و فرو فرستادن پروردگار قرآن را بر نبی خویش بر آن بیان، نوری بود که تاریکیهای جاهلیت توسط آن روشن می‌گردید و اهل جاهلیت چونان اعتکاف بت پرستان برای بت در برابر «بیان آن» معتکف گشته و در مقابل آیات آن خاشعانه سجده نمودند که هیچگاه در برابر بت‌های خویش این چنین خاضعانه پیشانی به زمین نمی‌ساییدند، در حقیقت آنها قبل از آنکه پرستشگر بت باشند، بیان را عبادت و پرستش می‌نمودند؟

ما در تاریخ جاهلیت شنیده‌ایم که گاهی بعضی افراد بت‌ها را استخفاف نموده و کوچک شمرده‌اند، اما هیچگاه نشنیده‌ایم که احدی از اهل جاهلیت نسبت به «بیان» خویش جسارتی روا داشته باشد؟!

و حال مقتضی و سزاوار است تا خواننده گرامی جمع‌بندی آنچه را که من در پی آن بوده و به‌منظور اثبات آن دلیل و حجت اقامه نموده و کوشش خویش را در سیر کشف «شیوه‌ها و سبکهای» آن بکار گرفته‌ام، بدانند. جان سخن و مطلب من مربوط به «ویژگیهای بیان در قرآن کریم» و «خصائص بیان بشری» با همه اختلاف و گوناگونی زبانها، می‌باشد، اینکه مبدأ و مخرج آن به‌جز مخرج و مبدأ این است... و نیز: «شعر جاهلی» ماده اصلی و عنصر نخستین پژوهشهای اولین بوده، زیرا قرآن به‌زبان عرب نازل گردیده و کسانی که قرآن برایشان فرو فرستاده شده و سپس مورد «تحدی» قرار گرفته‌اند و از آوردن بمانند قرآن عاجز و ناتوان مانده‌اند، اهل واصحاب این شعرند و مفتون آن و مجذوب در برابر بیان آن!!

و این بیان بابی است غیر از بابی که «باقلائی» آن را گشوده است و پیشوای بلاغت یعنی «عبدالقاهر جرجانی» (متوفی سنه ۴۷۴) در دو کتاب خود «دلایل الاعجاز» و «اسرار البلاغه» آن را پی گرفته‌اند... و

سپس ابداعات و ابتکارات آن را گسترده و زیاده‌ها و نقصانهائی بر آن وارد گشته است...

همه‌ی این کوششها و دق‌الباب این باب پس از بسته شدن بابی است که ما آن را مورد بیان و تفصیل قرار دادیم و به عقیده ما شایسته بود «باقلائی» و «عبدالقاهر» آن در را زده و آن باب را می‌گشودند. و اگر امروز ما بتوانیم با توفیقات الهی این «دعوت و رسالت» را برای اهل زبان عربی به اتمام و اکمال رسانیم پیروزی روشن و «فتح‌مبین» و بزرگی را نه تنها در تاریخ بلاغت عربی که در تاریخ بلاغت انسانیت، بدست آورده و نیز «عقل جدید» را که در شناخت و معرفت «اعجاز قرآن» همواره پویای رضایت و اطمینان و اقناع می‌باشد، راضی و قانع نموده‌ایم...

و تنها این از آثار مثبت تکمیل شیوه ما نخواهد بود که روش ما در زمینه اتمام و اکمال، وسیله‌ای را در دست حق پرستان از اهل اسلام قرار می‌دهد که همانند آن را نخواهند یافت، وسیله‌ای که گشودن دشوار با دعوت بسوی قرآن را، سهل خواهد نمود، دعوت مردم به سوی کتاب خداوند، کتابی که نزول آن به زبان عرب اختصاص یافته و آن را به همین لسان «ذکر»^۱ همه‌ی عالمیان قرار داده و در عین حال همین کتاب را «هدایت»^۲ برای همهٔ بشر، عرب و عجم گردانیده است...

با عنایت به آنچه که در مسیر این «شیوه» بر شمردیم در شکلی روشن «فتنهٔ ترجمه قرآن» نیز از ریشه، راه بطلان را می‌پیماید، زیرا بشری که نتواند با «زبان و لغت» خویش که نشر و شعر آن را ابداع نموده، بیانی

۱ - اِنَّا نَنْزِلُنَا الذِّكْرَ ... (سوره حجر / آیه ۹) - يَا أَيُّهَا الَّذِي

نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرَ ... (سوره حجر / آیه ۵) ... اِنْ هُوَ اَلَا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ .

(سوره یوسف آیه ۱۰۴) «مترجم»

۲ - ... اَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِّلنَّاسِ ... (سوره ی بقره‌ی آیه ۱۸۵)

- بِصَافِرٍ لِّدُنْيَا ... وَهُدًى وَحَمِيمَةً ... (سوره ی قصص / آیه ۴۳) «مترجم»

چونان بیان قرآن آورد و نفس تلاوت و برخواندن آن دلیل بر آنست که قرآن بیانی است مفارق و مختلف با بیان بشر، به راستی که سفاقت و حماقت بسیار لازم است که شخصی ادعا کند توانایی ترجمه‌ی قرآن را دارا می‌باشد و قدرت دارد در ترجمه‌ی خویش خصیصه و ویژگی بیان قرآنی را در سطح امتیاز آن با بیان بشر بیاورد.

پس هنگامی که آوردن مانند قرآن در طاقت و قدرت احدی نباشد، برای این ترجمه نیز معنی و مفهومی نخواهد بود. این ترجمه، قرآن را در حد کلام بشر تنزل خواهد داد و همانند سایر سخن‌ها مشحون از اضطراب و تخلف و دوری از معنای اصلی خواهد بود... و در این صورت دیگر نه «آیه و نشانه‌ای» در آن یافت خواهد شد و نه برهان و حجتی برای احدی از عالمیان می‌باشد.

و نیز چنین ترجمه‌ای برای هیچکس موجبی را بر نمی‌انگیزد تا بدان ایمان آورد، هرچند که این عدم ایمان برخلاف علم و اعتقاد وی باشد. مگر اینکه از قبل ایمان آورده باشد که قرآن کتابیست آسمانی و از جانب خداوندگار فرو فرستاده شده است و این درست برعکس مضامین آیه‌ی قرآنی می‌باشد که می‌گوید «بیان» قرآن دلیل قاطعی است بر اینکه آن از سنخ کلام بشر نیست، کتابیست نازل شده از آسمان و کلام «رب العالمین» می‌باشد، کلامی که تعبداً ما را به تلاوت و قرائت آن فرمان داده است... و بالاخره «بیان و کلامی» که رسول خدا (ص) پیرامون کتابت و قرائت آن چنین می‌فرماید:

«کسیکه قرآن را با مهارت بنویسد با بزرگان و ابرار از نویسندگان قرآن محشور خواهد گردید، و کسیکه قرآن را با لرزش و لکنت زبان می‌خواند و براو سخت و دشوار می‌باشد، خداوند به وی دو پاداش

۱- یعنی ترجمه قرآن سبب ایمان و اعتقاد او نگردیده است، هرچند که این علم و ایمان را از جای دیگر و براساس موجب و دلیل دیگری بدست آورده باشد... «مترجم»

خواهد داد.^۱

«کسیکه حرفی از کتاب خدا را بخواند به او يك «حسنة» پاداش داده خواهد شد، حسنه‌ای که ده برابر امثالش دارای ارزش می‌باشد. نمی‌گوییم «الم» يك حرف می‌باشد. لکن می‌گوییم الف يك حرف، لام حرفی دیگر و میم حرف سوم است!»^۲

و گذشته از اینهمه. آرمان و امیدمان این است که خداوند برای نقطه پایانی نخستین این «امت» فضیلتها، برتریها و کرامتهایی را ذخیره کرده باشد که به فضل و عظمت نقطه نخستین این «امت» اضافه گردند. بوسیله این قرآن گوشهای ناشنوا و چشم‌های کور و نابینا، و قلبهای بسته و قفل شده‌ای را بازگرداند... و مردم را با نور هدایت‌های قرآنی از گمراهی و ضلالت نجات بخشیده و ایشان را از پیروی توطئه‌های شیطانی به گام نهادن در صراط مستقیم رهنمون و بسیج فرماید که خود در کتاب عزیزش خطاب به پیامبر گرامی (ص) اینچنین فرموده است:

«وَإِن كُنْتُمْ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ - بِالْآخِرَةِ - عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ»^۳

«و بی گمان تو ایشان را به راه راست می‌خوانی و بدون تردید آنها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه (مستقیم) عدول کرده‌اند». و نیز بدین آرزو که آرمانها و مسائل کشف نشده، بدست افرادی از امت اسلامی آخر الزمان، برآورده و مکشوف گردد.^۳

۱ الماهر بالقرآن مع السفارة ، الكرام البرره ، والذي يقرأ القرآن ويتمتع فيه ، وهو عليه شاق ، له اجران .

۲ - من قرأ حرفاً من كتاب الله فله به حسنة والحسنة بعشر أمثالها . لا أقول «الم» حرف ولكن أقول الف حرف ولام حرف وآخر وميم حرف .

۳- سورة مؤمنان / آیه‌های ۷۳ و ۷۴.

۴- ما نیز به سهم خود آرزو مندیم که با بهره‌وری صحیح و راستین از موقعیت انقلاب اسلامی ایران آرمانهای امت اسلامی بدست فرزندان ملت ایران برآورده شود. انشاءالله...
«مترجم»

واموری که خداوند آنها را از امت نخستین اسلام پنهان نگاه داشت...
و چه بسا که همان فصل امتیازی را که ما در عمق وجدانهای خویش میان
بیان خداوند سبحان و بیان بندگانش از جنس بشر می‌یادیم هنوز مخفی
و پنهان باشد.

«قل لله الحجة البالغة فلو شاء لهداكم اجمعين» بگو حجت بالغه از آن
پروردگار است، پس اگر می‌خواست تمامی شما را هدایت می‌نمود...
و خداوند «مالك بن انس» را مشمول رحمت و غفران بیکران خویش
قرار دهد که می‌گفت:

«آخرین امت اصلاح نخواهد شد مگر به آنچه که اول آن اصلاح
گردید».



بنابراین زمانی که نخستین جامعه‌ی متشکل اسلامی اصلاح نگردید
مگر با قدرت «بیان» پس آخر و نقطه‌ای پایانی این امت نیز روی صلاح
و سداد را بخود نخواهد دید مگر با همان عامل و نیرو!
و سپاس خداوندی بر برادرم «مالك بن نبی» ارزانی باد که این موقعیت
را به من ارزانی داشت و از من خواست تا مقدمه‌ای بر کتابش بنگارم...
کتاب «الظاهرة القرنية - پدیده قرآنی» و بدینوسیله برای من زمینه و
فرصتی را فراهم نمود تا فصلی از «اعجاز قرآن» را که از بررسی آن
وحشت داشتم برگشوده و بابی از «شعر جاهلی» را که همواره نسبت به
کنکاش و پژوهش پیرامون آن به بیماری «تسویف و ماطله» و امروز و فردا
کردن مبتلا بودم، بازگو نمایم...

و من بدرستی میدانم که در این زمینه کوتاهی و قصور نموده و به
اختصار برگذار نموده‌ام، هر چند که از بعدی دیگر ممکن است اطالۀ سخن
داده و خواننده را گرفتار ملالت و خستگی کرده باشم، اما عذر من موجه
است، چون اظهار رأی و نظر درباره «اعجاز قرآن و شعر جاهلی» نظر
به ابهامی که در آنها وجود دارد، فوق العاده دشوار می‌نماید.

لذا همه سعی و کوشش و جهد خویش را در تحقیق و بررسی این دو
زمینه مبذول داشته تا خاک و خاشاک پیرامون آن را زدوده و آن دو را از
آسیب و خسارت، خالص گردانم...

واز خداوند سبحان مسئلت دارم این پژوهش ناچیز را برای من وسیله
تقرب به ذات مقدسش گرداند، در روزی که :

«هر نفسی با خویشتن خویش به مجادله برخاسته و هر کس بدانچه عمل
کرده پاداش تام داده شود و ایشان مورد ستم قرار نگیرند»^۱.

«والحمد لله وحده، ولا حول ولا قوة الا به، ولا فضل الا من عنده»

پایان

۱- ... كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَن نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا

عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (سوره نحل / آیه ۱۱۴)